



بنیان فکر اشراق، عرفان بود و فلسفه را راه بیان آن می‌دانست

می‌توانیم سهروردی را آغازگر جریان بدائیم که بین عرفان و برهان جمع می‌کند و سکه این طریقت به نام سهروردی ضرب شده ولی دیگرانی هم پیش از سهروردی بودند که این دغدغه را داشتند.

می‌توانیم سهروردی را آغازگر جریانی بدائیم که بین عرفان و برهان جمع می‌کند و سکه این طریقت به نام سهروردی ضرب شده ولی دیگرانی هم پیش از سهروردی بودند که این دغدغه را داشتند.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: هشتمین روز مردادماه به نام حکیم، متکلم، ادیب و فیلسوف نامدار ایرانی شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی، ملقب به شیخ اشراق و شیخ شهید نامگذاری شده است. شهاب الدین در سال ۵۴۹ هجری قمری در روستای سهرورد از توابع شهرستان خدابنده استان زنجان ایران متولد شد. شهاب الدین یحیی در ابتدا به تحصیل قرآن، ادبیات عربی و فارسی مشغول شد و بعد از آن برای تکمیل تحصیلات خود در ۱۳ سالگی سهرورد را ترک کرد و در مراغه نزد مجدالدین جیلی به فراگیری حکمت، اصول فقه و منطق ارسطویی پرداخت. سهروردی ۲۰ سالگی به اصفهان سفر کرد و در محضر ظهیرالدین بیهقی به تحصیل علم منطق و افکار ابن سینا مشغول شد.

در یکی از سفرها از دمشق به حلب رفت و در آنجا با ملک ظاهر پسر صلاح الدین ایوبی، سردار معروف در جنگ‌های صلیبی، دیدار کرد. ملک ظاهر که محبت شدیدی نسبت به عرفا و دانشمندان داشت، مجذوب این حکیم جوان شد و از او خواست که در دربار او در حلب ماندگار شود. سهروردی نیز که عشق شدیدی نسبت به مناظر آن دیار داشت، شادمانه پیشنهاد ملک ظاهر را پذیرفت و در دربار او ماند. شیخ شهید همیشه در بیان احکام و مسائل مربوط به دین صریح بود و همین صراحت بیان او بود که سرانجام برخی علیه او حکم ارتداد دادند و سخنانش را خلاف اصول دین دانستند. این دشمنی تا جایی رسید که ملک ظاهر، سلطان مصر، را تشویق به قتل او کردند. اما ملک ظاهر نمی‌پذیرفت و به خواست آنان توجهی نمی‌کرد.

صلاح الدین، یکی از فرمانروایان مسلمان حاضر در جنگ‌های صلیبی، که به تازگی سوریه را از دست صلیبیان بیرون آورده بود و برای حفظ اعتبار خود به تأیید علمای دین احتیاج داشت، ناچار در برابر درخواست ایشان تسلیم شد و ناگزیر سهروردی را در ۵ رجب ۵۸۷ هجری قمری به زندان افکند و شیخ همان جا و در سن ۳۷ سالگی به قتل رساندند.

وضعیت تفکر در دوره سهروردی

در دوره زندگی شیخ شهاب الدین سهروردی یعنی قرن ششم هجری یا قرن دوازدهم میلادی سه جریان عمده فکری وجود داشت: اول، جریان کلامی که برای شناخت دین، تابع مقبولات، مشهورات و برداشت‌های عرفی از دین بود. جریان دوم، نحله فلسفی بود که ادعای تبعیت از استدلال محض داشت. پیروان این جریان، عمدتاً تَسَبُّ فکری به ارسطو می‌رساندند. جریان سوم، طریقت عرفانی بود که ادعا داشت با تصفیه باطن و از راه کشف می‌توان به گنه حقایق عالم و دین راه یافت. هر یک از این سه طریقه، طیف‌های مختلفی را شامل می‌شدند؛ مثلاً متکلمان شامل متکلمان معتزلی که در بین اهل سنت، پرچمدار عقل‌گرایی بودند تا اشعریان که مسلمانانی نسبتاً ظاهرگرا و مخالف تأویل شمرده می‌شوند، بودند. البته متکلمان شیعی در این میان معتدل‌تر بودند که نه ظاهرگرایی اشعریان را قبول داشتند و نه اجتهاد در برابر نص معتزله را. در بین حکیمان و فیلسوفان هم افرادی بودند که صرفاً عقلانیت استدلالی و تجربی را دنبال می‌کردند؛ نظیر ابوریحان. برخی دیگر هم علاوه بر توجه به معقولات، دستی بر آتش شیدایی و دلدادگی داشته‌اند؛ همچون خود بوعلی سینا. حکیمان بیشتر، گرایش‌های شیعی داشتند یا شیعی اسماعیلی یا شیعی اثناعشری؛ مثل جماعت اخوان الصفا، ابن مسکویه رازی، فارابی و hellip;. عارفان هم طیف‌هایی را شامل می‌شدند؛ از اهل شطحیات و متصوفه قائل به وجوه شرک آلود وحدت وجود و گریزنا نسبت به شریعت، تا اهل معنای پاک‌باخته حقیقت و ملتزم به شریعت و متوکل در دریای توحید.

شیخ اشراق از جمله افراد نادر در آن زمان بود که با تیزبینی دریافت که هیچیک از این طُرُق، به تنهایی نمی‌تواند جامعه را به سوی حقیقت رهنمون شود. او به دنبال جمع میان برهان و عرفان و قرآن بود. سهروردی معتقد بود اگر عرفان از برهان و دلیل جدا شود، نمی‌تواند برای دیگران، حجت تلقی شود و اگر عرفان از حکمت، عاری گردد جز اباطیل نخواهد بود. و در مقابل، اگر به حکمت بحثی (استدلالی) اکتفا کنیم، به گنه حقایق معنوی و دینی دست پیدا نمی‌کنیم.

بنابراین می‌توانیم سهروردی را آغازگر جریانی بدائیم که بین عرفان و برهان جمع می‌کند و سکه این طریقت به نام سهروردی ضرب شده ولی دیگرانی هم پیش از سهروردی بودند که این دغدغه را داشتند ولی به حد او موفق نشدند؛ البته موفقیت شیخ

شهاب الدین سهروردی در این طریق، نسبی است و کار نیمه تمام او را ملاصدرا شيرازى تمام کرد. پیش از او فارابی نیت جمع میان عرفان و برهان را داشته است. این را می توانیم در کتاب «فصوص الحکم» منسوب به فارابی ببینیم. این کتاب لحنی عرفانی دارد. نویسنده از حق تعالی با عنوان نور مطلق یاد می کند. پس از فارابی، بوعلی بعد از آنکه عمری را در حکمت مشاء گذرانده، به این جمع بندی رسید که حکمت مشاء برای توضیح بسیاری از حقایق معنوی و هستی شناختی، کارآمدی کافی ندارد؛ لذا حکمت مشاء را حکمت عوامی می نامند و به دنبال بنیان نهادن نظام حکمی جدیدی است. او این نظام جدید را حکمة المشرقیین می نامد. این شبیه است به همان نامی که سهروردی برای نظام فلسفی اش بر می گزیند: حکمت اشراق. بوعلی در این مسیر چندان توفیقی نمی یابد و تا آخر پای بست به همان سلوک فکری ارسطویی باقی ماند. آنچه می تواند مهمترین نمونه از حکمت مشرقی بوعلی باشد، کتاب اشارات و تنبیهات اوست، که در بخش منطقش، ترتیبی جدید جدا از ترتیب ارسطویی برای مباحث منطقی بنیان می نهد و ابتکارات فوق العاده و روش های استنتاجی و دسته بندی های جدیدی برای قضاها در آن می آورد. ناظر به این ابتکارات، زین پس می توان منطق را سینوی دانست نه ارسطویی. تقریباً تمام نحله های فکری بعد از بوعلی اعم از موافقان و مخالفان سرسختش همچون اشاعره تحت تأثیر منطق اشارات هستند. اما در بخش حکمت همین کتاب، که به دنبال معرفی نحله ای جدید در فلسفه است، باز همان پایبندی به طبیعیات مشایی و وابستگی الهیات به طبیعیات که ویژگی اصلی حکمت مشاء است دیده می شود و در آخر هم مطالب ارزشمندی در باب مقامات عرفان و مراتب سلوک می آورد. اما این کنار هم نهادن مباحث سلوکی و فلسفی را نمی توان پیوند عرفان با برهان نامید. اما این دغدغه وجود داشت.

سهروردی همچون تار و پود، عرفان و برهان را در هم تنید. البته بنیان فکر شیخ اشراق، عرفان بود و فلسفه را تنها، راهی برای بیان یافته های عرفانی اش می دانست. او در مقدمه حکمت اشراق می گوید: حقایق و مطالب این کتاب ابتدا از راه اندیشه برای من حاصل نیامده است، بلکه حصول آن، به طریقی دیگر بوده است. اما پس از یافتن و کشف آنها برای آن مطالب، در جستجوی برهان برآمدم؛ بدین ترتیب، با قطع نظر از آن براهین، هیچ امری نمی تواند مرا در آن مسائل که از راه کشف فراهم آمده به تردید اندازد.

سهروردی مرد روزگار خود بود و به نوبه خویش، تلاش کرد تا چرخ دانش را قدری به پیش براند. نوآوری هایش، منشأ بسیاری از ابداعات ملاصدرا در حکمت متعالیه و حتی فیلسوفان نوصدرایی گردید که سخن در این باب، خود مجال مفصلی را می طلبد. اما شیوه او برای اکنون ما درس هایی هم دارد؛ از جمله اینکه مرد زمان خود باشیم و در گذشته متوقف نمانیم. برای اینکه مرد زمانه خود باشیم باید آزاداندیش باشیم و از نقادی منصفانه نهراسیم؛ البته نقد باید از سر دوراندیشی و تأمل و درنگ باشد، نقد عجلوانه، راهی به حقیقت نمی گشاید.